

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در اقتضای نهی للفساد بود و مقدماتی را مطرح کردیم. مقدمه اول این بود که مقصود از نهی در اینجا نهی مولوی تحریمی است نه نهی ارشاد به فساد. مقدمه دوم این بود که مقصود از فساد عدم الاجزاء و وجوب اعاده یا قضاست. مقدمه سوم هم این بود که اقسام نهی را بیان کردیم و گفتیم پنج نوع نهی وجود دارد:

یا ملاک در خود متعلق نهی است که در این صورت می‌تواند سه قسم باشد:

۱. نهی نفسی خطاباً و ملاکاً
۲. نهی نفسی خطاباً لا ملاکاً
۳. نهی خطاباً و ملاکاً غیری (یعنی نفسی نباشد نه خطاباً و نه ملاکاً).

بعد هم گفتیم دو قسم نهی دیگر هم وجود دارد که ملاک در آنها غیر متعلق نهی است:

۱. آنجایی که ملاک در اصل جعل است.
۲. ملاک در یک عنوان دیگری است که آن عنوان دیگر منطبق بر متعلق نهی می‌شود.

بحث امروز هم - که به اصل بحث می‌پردازیم - در اصل اقتضای نهی للفساد است. در ابتدا باید درباره اقتضای نهی للفساد در عبادات بحث کنیم و ببینیم آیا نهی در عبادت اقتضای فساد می‌کند و اگر می‌کند دلیل آن چیست؟ پس بخش اول بحث ما اقتضای فساد به وسیله نهی از عبادت است؛ باید ادله و براهین اقتضای فساد را بحث کنیم و بعد ببینیم مقتضای هر دلیلی نسبت به اقسام نواهی که بیان کردیم چگونه است. بیان شد پنج نوع نهی داریم و باید دید که کدام دلیل که اقتضای فساد برای عبادت را اثبات می‌کند. آیا نهی به معنای اول، دوم، سوم، چهارم و یا پنجم؟ این را هم باید بحث کنیم.

قبل از اینکه وارد بحث شویم به این نکته هم اشاره می‌کنیم که اگر می‌گوییم نهی از فعلی که موجب فساد است، یعنی دلالت بر فساد آن فعل می‌کند گاهی به این معناست که کاشف از قصور ذاتی آن فعل مثلاً نسبت به عبادت است. قصور ذاتی دارد هم یعنی این فعل خودبه‌خود دیگر نمی‌تواند مقرب باشد و قابلیت این را ندارد که با آن قصد قربت الی الله انجام بگیرد، پس اقتضای فسادش به این نحو است و این نحوه اقتضای فساد را

دارد. اقتضای فسادش به این معناست که این مدل نهی کاشف از قصور ذاتی فعل است؛ این فعل لا یمکن ان یکون مقرباً الی الله، لا یمکن ان یکون عبادتاً و دیگر مشکل در مکلف نیست، مشکل در خود فعل است، خود فعل نمی‌تواند مقرب باشد. این یک نوع اقتضای فساد به وسیله نهی است.

اما گاهی اقتضای فساد به وسیله نهی به این معنی است که این مکلف دیگر نمی‌تواند به این فعل قصد قربت کند؛ یعنی به اصطلاح بحث در قصور مکلف است؛ به عبارتی بحث در عدم توانایی مکلف از اتیان این فعل علی نحو العبادة است.

پس وقتی ما می‌گوییم نهی موجب فساد است باید روشن کنیم که این ایجاب الفساد یا اقتضای الفساد به شکل اول است یا به شکل دوم. اگر اقتضای فساد به نحو اول بود، یعنی اگر نهی مقتضای فساد فعل بود به معنای اینکه لا یمکن لهذا الفعل ان یکون محبوباً للمولی، لا یمکن ان یکون مطلوباً للمولی، دیگر فرقی بین عبادت و معامله نیست و چنین نهی هم در عبادت و هم در معاملات باید اقتضای فساد کند؛ زیرا اثبات می‌کند که این فعل ذاتاً قصور دارد از اینکه متعلق امر مولی باشد، حالا چه این امر وجوبی، وجوب علی نحو وجوب تعبدی بوده و چه وجوب علی نحو وجوب توصلی باشد. حتی مثلاً شستن لباس نجس که به جهت تطهیر با آب که قصد قربت نیاز ندارد و عبادت نیست، حتی اینجا هم اگر نهی به آن تعلق بگیرد باید معنیش آن باشد که چنین غسلی لا یکون امثالاً لامر واجب. اگر اغسل به آن خورده باشد و محقق اثر شرعی نیست، اگر نهی که به فعل می‌خورد نهی باشد که کاشف از قصور فعل از تعلق امر مولی باشد، از قصور فعل که مطلوب مولی شود، فعل ذاتاً قاصر است از اینکه مطلوب مولی و متعلق امر مولی باشد. اگر نهی چنین دلالتی داشته باشد، اگر نهی دلالتش علی الفساد به این شکل باشد که فعل قاصر ذاتاً از اینکه محقق غرض مولی باشد، ذاتاً اگر چنین قصوری در فعل ایجاد شد دیگر فرقی بین معامله و عبادت وجود نخواهد داشت یعنی فعل چه فعل معاملی باشد و چه فعل عبادی در هر دو صورت این نهی اقتضای فساد می‌کند.

اما آنجایی که اقتضای فساد در نهی ناشی از قصور ذاتی فعل نباشد و ناشی از قصوری در مکلف باشد یعنی مکلف نمی‌تواند این فعل را به عنوان مأمور به مولی بیاورد یا قصد امر کند، اقتضای فساد این چنینی شامل معاملات نمی‌شود؛ یعنی اگر دلیلی داشتیم که این دلیل اقتضای فساد را در نهی ثابت می‌کرد اما اقتضای از این نحو، اقتضای به این معنی که مکلف با توجه به نهی وارد، نمی‌تواند با این فعل قصد قربت کند و نمی‌تواند با این فعل قصد امر کند، اگر چنین باشد، کاربری این چنین دلیلی فقط در عبادات خواهد بود؛ یعنی اقتضای

فساد را به وسیله نهی اثبات می‌کند البته در عبادات. ولی این اقتضا را در معاملات نخواهد داشت. این هم مقدمه‌ای دیگر.

حال بررسی اصل ادله‌ای که می‌توان برای اقتضای نهی نسبت به فساد آورد. برهان اولی که می‌توان اقامه کرد -برهان اول برای اینکه نهی مقتضی فساد است- خود بر دو مقدمه استوار است؛ مقدمه اول از این برهان اول این است که نهی که به فعل تعلق می‌گیرد کشف آئی از ثبوت المفسدة فی الفعل می‌کند. ما معتقدیم که نواهی و اوامر مولی همه نشأت گرفته از مصالح و مفاسد است بنابراین نهی که مولی از فعلی می‌کند کشف از ثبوت المفسدة فی الفعل می‌کند، اگر مفسده در آن فعل ثابت نبود چرا مولی نهی از آن فعل کند؟ پس نهی کشف آئی می‌کند. مراد از کشفانی هم یعنی کشف معلول از علت. معلوم می‌شود که علت این نهی مفسده‌ای است که در آن فعل وجود دارد.

مقدمه دوم هم ثبوت مفسده در فعل است. مراد از این ثبوت مفسده در فعل هم ثبوت مفسده بالفعل است یعنی در حال حاضر آنچه بر این فعل بار می‌شود مفسده دارد و لذا نهی به این فعل تعلق گرفته است. در این مقدمه دوم چنین می‌گوییم: ثبوت مفسده در فعل کاشف از انتفای مصلحت است، معلوم می‌شود دیگر مصلحتی در این فعل نیست؛ یعنی حتی اگر مصلحتی هم بوده این مصلحت مندرک در مفسده شده است به عبارتی تحت تأثیر این مفسده قرار گرفته و مفسده غلبه بر آن مصلحت پیدا کرده است. غلبه بدون وجود مزاحم لذا منشأ نهی شده است. چون نهی نهی بالفعل است پس مفسده بالفعل در آن عمل وجود دارد؛ مفسده بالفعل در آن عمل یعنی دیگر مصلحت فعلیه در آن وجود ندارد. مصلحت فعلیه وجود ندارد هم یعنی ملاک آن عمل، ملاک امر در آن منتفی است، ملاک امر در آن منتفی است یعنی آن فعل برای مولی محبوبیتی ندارد، مطلوبیتی ندارد. خب چون چنین است و لذا آن فعل اگر ایجاد شود یعنی اتیان به آن فعل شود آن فعل فاسد خواهد بود، چرا؟ چون این چنین فعلی محقق غرض مولی نیست، چون لا مصلحة فی چنین فعلی، در این فعل ملاک امر کلاً منتفی است، لا ملاک، ملاکی ندارد. ملاک این امر منتفی است. دلیل بر انتفای امر هم فعلیت مفسده است. چون مفسده دارد و در نتیجه غلبه این مفسده بر مصلحت نهی از سوی مولی به این فعل تعلق گرفته است. وقتی نهی از سوی مولی به این فعل تعلق گرفته است کاشف از مفسده بالفعل غالب بر مصلحتی است اگر مصلحتی باشد. لذا خواه‌ناخواه کاشف از عدم المصلحة در فعل است. عدم المصلحة در فعل یعنی چه؟ یعنی ملاک امر دیگر در آن فعل منتفی است. پس اگر این فعل واجب باشد چون ملاک امر منتفی است مسقط است و محقق غرض مولی نیست؛ یعنی این آئی نیست که مولی خواست است. وقتی این عمل آن چیزی که مولی خواست نباشد، یعنی دیگر مجزی نیست. حال اگر وقت است باید اعاده و اگر خارج وقت است باید

قضا کند؛ این معنا را می‌دهد. بنابراین اگر فعل عبادت بود مجزی نخواهد بود، چون چنین فعلی فاقد امر است و اتیان به این فعل عبادتاً ممکن نیست.

نتایج این برهان؛ اگر این برهان صحیح و اگر ثابت باشد نتایجی بر آن مترتب می‌شود. نتیجه اول اینکه اگر این برهان ثابت شد، بنا بر این برهان، قصور ذاتی فعل از تعلق امر ثابت می‌شود. ما گفتیم که اگر نواهی اقتضای فساد کنند به دو شکل است؛ گاهی اقتضای فسادشان به نفی قابلیت است، یعنی نتیجه اثبات اقتضاء اثبات قصور ذاتی فعل است از اینکه بتواند متعلق امر مولی باشد. این برهان این‌گونه اقتضاء را اثبات می‌کند؛ اثبات می‌کند که این فعل قصور ذاتی دارد از اینکه تعلق امر به او محقق شود و لذا هم در عبادات و هم در معاملات جاری می‌شود. زیرا اگر این برهان ثابت شود معلوم می‌شود که در این فعلی که نهی به آن تعلق گرفته است هیچ‌گونه ملاکی برای مولی وجود ندارد و هیچ غرضی از مولی را محقق نمی‌کند. بنابراین اگر هیچ غرضی از مولی به وسیله این فعل محقق نمی‌شود چه عبادت باشد و چه معامله باشد دیگر واجب نخواهد بود و امر به آن تعلق نخواهد گرفت، پس مجزی هم نخواهد بود چه این عمل عبادت و چه معامله باشد.

بنابراین این برهان از آن براهینی است که اگر صحیح باشد و ثابت شود هم در عبادات جاری می‌شود و اثبات فساد عبادت را می‌کند و هم در معاملات جاری می‌شود و فساد معامله را اثبات می‌کند. از آن براهینی است که هم در عبادت جاری است و هم در معامله جاری است. چون این برهان اثبات قصور ذاتی فعل از امکان تعلق امر می‌کند، یعنی اثبات می‌کند که این فعل ذاتاً قاصر است از اینکه امری به آن تعلق بگیرد و ذاتاً قاصر است از اینکه مأمور به مولی و محقق غرض مولی باشد؛ بنابراین لا فرق بینان یکون این فعل عبادت او معامله. چه عبادت باشد و چه معامله باشد چون محقق غرض مولی نیست مجزی نخواهد بود. لذا اگر داخل وقت باشد علی‌رغم اتیان به این فعل باید اعاده کرده و اگر خارج از وقت باشد باید قضا کند.

نه اینکه نمی‌تواند، این یعنی وقتی قصور ذاتی را اثبات کند دیگر خواه‌ناخواه فسادی را که اثبات می‌کند فساد ناشی از عجز و عدم قدرت مکلف نیست، فساد نشأت گرفته از خود اینکه این فعل دیگر نمی‌تواند مأمور به باشد خواهد بود در وقتی فعل نمی‌تواند مأمور به باشد.

حال آیا این برهان اثبات قصور ذاتی فعل را دارد یا اثبات می‌کند که مکلف نمی‌تواند این فعل را به قصد امر مولی اتیان کند و مکلف عاجز از امتثال امر مولی است. اگر برهان ما اثبات کند که مکلف عاجز از اتیان و امتثال امر مولی است، بنابراین اگر این فعل جاء به المكلف علی‌رغم اینکه عاجز از اتیان به قصد الامر است،

اگر جاء به مکلف اگر این فعل معامله باشد و عبادت نباشد خب محقق غرض مولی است و تمام شد. دیگر چرا قائل به عدم اجزاء و فساد باشیم؟ این موارد را در براهین بعدی بیان می‌کنیم.

این از نتیجه اول که گفتیم نتیجه اولی که بر این برهان بار می‌شود این است که این برهان اگر صحیح باشد، اگر اشکالی بر آن وارد نباشد چنین است. حالا در این بحث داریم که باید ببینیم که آیا اشکال بر این برهان وارد می‌شود یا خیر؟ اگر این برهان صحیح باشد، اگر صحت این برهان ثابت شود در این حد می‌تواند اثبات کند که به اندازه عدم امکان تعلق امر به این فعل اثبات می‌کند که حدش حد بالایی است، یعنی بالاترین حد اثبات فساد به وسیله این برهان ثابت می‌شود. بالاترین حد اثبات فساد این است که اصلاً این فعل قابلیت تعلق امر مولی را ندارد، وقتی قابلیت تعلق امر مولی را نداشت بآئی شکل کان بآئی نحو کان اگر مکلف این را اتیان کرد این دیگر متعلق امر مولی نخواهد بود و نخواهد شد و لذا چنین نهی موجب فساد خواهد شد، اگر این برهان را قبول کنیم موجب فساد در فعل می‌شود چه این فعل را ما معامله بدانیم یا عبادت. این نتیجه اولی که بر این برهان بار می‌شود.

نتیجه دوم این است که اگر این برهان ثابت شد، اثبات می‌کند که نهی به وجود واقعی خود مقتضی فساد است نه وجود عملی‌اش. گاهی نهی با وجود علمی‌اش مقتضی فساد است یعنی ان علم المکلف به این نهی دیگر نمی‌تواند اتیان به این فعل به عنوان امثال امر کند. اگر نهی با وجود علمی خود مانع صحت باشد، این معنی را می‌دهد که اگر مکلف عالم به این نهی شد دیگر نمی‌تواند این فعل را به قصد امر اتیان کند؛ اما اگر نهی با وجود واقعی‌اش یعنی کار ندارد که این مکلف عالم هست یا عالم نیست، خود نهی فی ذاته عدم امکان مأمور به بودن این عمل را اقتضا می‌کند. خب اگر نهی با وجود واقعی‌اش مقتضی فساد باشد، مجرد احتمال وجود نهی مانع از صحت در عبادت خواهد شد. وقتی ما زیرا با وجود واقعی احتمال بدهیم که نهی تعلق به این عمل پیدا کرده است، دیگر با مجرد احتمال هم نمی‌تواند مکلف این عمل را به قصد امر اتیان کند، چون جزم به متعلق امر ندارد. چون نهی با وجود واقعی‌اش امر را الغاء می‌کند. پس احتمال می‌دهد که امر اینجا وجود نداشته باشد. مجرد اینکه احتمال وجود نهی می‌دهد، معنی احتمال وجود نهی یعنی احتمال وجود یک مفسده‌ای که این مفسده مانع از وجود ملاک امر در این فعل می‌شود پس به این معناست که این مکلف امری را که به این فعل تعلق بگیرد احراز نکرده است، وقتی که احراز امر نکرده است نمی‌تواند به قصد امر بیاورد و الا یکون تشریحاً کسی که علم به این عمل ندارد - به عملی که آیا امر به آن تعلق گرفته است یا نگرفته است - بگوید من این عمل را به قصد امثال امر اتیان کردم.

بنابراین نتیجه دوم این است که اگر با این برهان اقتضای فساد را به وسیله نهی اثبات کنیم، مجرد احتمال چنین نهی منشأ فساد در عبادت خواهد شد؛ زیرا در عبادت شرط این است که احراز امر کنیم تا بتوانیم با قصد امر عمل را انجام دهیم. وقتی احراز امر نباشد، اگر شک در امر مولی داشته باشیم و شک در مطلوبیت مولی برای شما حاصل شود، چگونه می‌خواهید به قصد قربت به مولی عمل را انجام دهید؟ لا یمکن؛ بنابراین نتیجه دومی که بر این برهان بار می‌شود این است که نهی با وجود واقعی اش مانع از صحت عمل می‌شود. وقتی نهی با وجود واقعی اش نه با وجود علمی اش مانع از صحت باشد مجرد احتمال وجود چنین نهی مانع از صحت عبادت خواهد شد. وقتی احتمال وجود چنین نهی می‌دهیم معنی اش این است که احتمال عدم المصلحة را می‌دهیم. به عبارتی احتمال عدم الامر می‌دهیم که یعنی وجود امر و مطلوبیت برای مولی به وسیله این عمل اصلاً محرز نیست. با وجود عدم احراز مطلوبیت برای مولی چگونه می‌توان به قصد امتثال امر او این عبادت یا این عمل را انجام داد و اگر کسی چنین عملی را به قصد عبادت انجام دهد تشریح مرتکب شده است؛ و التشریح مُحَرَّمٌ.

البته این نتیجه دوم در عبادت است؛ در نتیجه دوم این است که مجرد احتمال چنین نهی در عبادت موجب بطلان العبادة می‌شود یعنی موجب عدم امکان اتیان العبادة بقصد الامر می‌شود. زیرا مجرد احتمال چنین نهی موجب آن می‌شود که امر محرز نباشد چون احتمال وجود نهی در واقع یعنی احتمال ثبوت المفسدة الفعلية و احتمال ثبوت المفسدة الفعلية یعنی احتمال انتفای ملاک و مصلحت بالفعل. احتمال انتفای ملاک و مصلحت بالفعل هم یعنی احتمال انتفای امر، احتمال انتفای این امر یعنی عدم احراز الامر و عدم احراز الامر با وجود عدم احراز تعلق امر به یک فعل لا یمکن اتیان به عبادة، لا یمکن اتیان به بقصد الامر. والا معنایش آن است که بخواهید بدون اینکه امری به این فعل انجام گرفته باشد این فعل را به خدا نسبت دهید و آن وقت می‌گوید که «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»^۱. این افتراء علی الله می‌شود؛ زیرا العیاذ بالله آن کسی که این عمل را انجام می‌دهد، نسبت این عمل را اول به خدا می‌دهد بدون اینکه دلیلی بر این نسبت دادن داشته باشد. وقتی دلیل نباشد می‌شود: «اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»^۲. یک قضیه‌ای است که دو شق بیشتر ندارد؛ یک شقش این است که باید اثبات شود اذن از سوی خدا به این عمل یا امر بوده و اذن به اتیان به عبادة است و اگر نبود اتیان بقصد العبادة افتراء علی الله و تشریح می‌شود.

۱. نحل: ۱۱۶ وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

۲. یونس: ۵۹ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ

حالا بحث در این است که اگر با دلیل نهی این معنا را اثبات کردیم که با خود وجود واقعی اش موجب فساد نیست؛ یعنی خود وجود این نهی نمی‌تواند با امر جمع شود، مثل نهی از شرک به خدای متعال فرضاً لا تشرک به، آن وقت اگر در چنین مواردی موردی داشته باشیم که امر محرز نیست اما نهی محرز است، در این صورت به قصد رجاء هم نمی‌شود این عمل را انجام داد، وقتی نهی محرز است و امر هم محرز نیست، اینجا قصد رجاء هم نیست و نمی‌توان به قصد احتمال به قصد رجاء عمل را انجام داد.

البته فرض در این است که ما می‌دانیم این نهی آمده و می‌دانیم که این نهی نهی است که وقوع مفسده را اثبات می‌کند. این نهی نهی است که با واقع خودش با آن امر قابل جمع نیست. فرض بر این است که ما نهی داریم که این نهی با وجود واقعی اش اقتضای عبادیت و اقتضای امر را در آن فعل را نفی می‌کند. نه اینکه اگر شک کنیم به این شکل است. اگر شک کنیم که آیا نهی چنین است یا چنان، آن بحث دیگری است که اگر شک کردیم باید چه کار کنیم. در این قسمت بحث بر سر این است که اگر ما فرض بر این کردیم که آمدیم و نهی داشتیم و برای ما ثابت شد که این نهی، نهی است که اثبات مفسده واقعی را می‌کند، آن چنان مفسده‌ای که این مفسده به واقعه با مصلحت و امر قابل جمع نیست، اگر چنین نهی ثابت شد اینجا نمی‌توانیم امثال امر کنیم. حالا اگر این نهی را احتمال دهیم که چنین نهی وجود دارد. اگر احتمال هم بدهیم در فرض احتمال هم - چون فرض احتمال در اینجا فرضی است که فرض احتمالاً یکنون فی واقعه مانعا - باز هم اینجا نمی‌توان به قصد رجاء اتیان کرد. به دلیل اینکه می‌دانید که اگر نهی باشد آن نهی با وجود واقعی اش منشأ مبعوضیت می‌شود و وقتی احتمال مبعوضیت فعل در نزد خدا دارید در صورت دیگر رجائی حاصل نیست؛ زیرا آنچه این رجاء را باطل می‌کند احتمال حرمتی است آن هم احتمال حرمت واقعی.

و صلی الله علی محمد و آله و سلم